

# در ستایش نظم راستین

رهایی از نظم بیرونی به قصد بازجست نظم درونی

● دکتر عبدالعظیم کریمی



آفرینش و کلیت هستی را داوری کنیم. از منظر هستی‌شناسی الهی، جهان با دو وجه نظم و بی‌نظمی کار می‌کند؛ با نور و ظلمت. آن‌ها حالتی دَوْرانی و چرخشی دارند. مثل مرگ و زندگی‌اند. از دل آشوب و بی‌نظمی نظم و هماهنگی پدید می‌آید. بی‌نظمی بستر نظم‌آفرینی و مادر نظم اصیل است. آنجا کارگاه بزرگ هستی است. بر طبق گفته قرآن، خداوند ما را در تاریکی‌های سه‌گانه می‌آفریند: «فی ظلمات ثلاث» (زمر/۶). در این تاریکی‌هایی که به چشم ذهن ما تاریک است، نظمی نهفته است که از جنس بی‌نظمی است. تنها خالق نور و ظلمت است که از آن سر در می‌آورد.

امروزه برخی فیزیکدانان ابتدای خلقت را «آشوب اولیه»<sup>۱</sup> یا آشوب بزرگ می‌نامند! در آن وضعیت، هیچ نظم و نسقی دیده نمی‌شود. اما از دل آن آشفتگی و بی‌نظمی و آشوب بزرگ، جریان نظم و هماهنگی زاده می‌شود و به مرور موجودات زنده پا به عرصه وجود می‌گذارند. یعنی از یک بی‌نظمی بزرگ، نظمی شگفت‌انگیز زاده می‌شود. از میان بی‌نهایت امکان، یک امکان زنده بیرون می‌زند! ظلمات همان بی‌نظمی بزرگ است که هر بار با هجومش نظم کهنه را می‌بلعد و نظم نوینی را می‌زاید و به ظهور می‌رساند. ظلمات رَجَم هستی است. مراد از جریان روز و شب و نور و تاریکی، جریان چرخشی نظم و بی‌نظمی و پویایی آن است؛ چرخشی که کارکردهای ظاهری و باطنی خود را دارد. برای سالکان راه حق، قابل پیش‌بینی بودن، خروج از نظم و انضباط است. چه، آنچه آدمی را قابل پیش‌بینی می‌کند، عادت‌ها و عکس‌العمل‌های شناخته‌شده است. اما انسان تقوای پیشه با آزاد شدن از عادت‌ها و ذهن شرطی شده و نیز با پس‌زدن عادت‌های کهنه، راهی نو و ناشناخته را طی می‌کند. در نزد افراد اهل تقوا، هر چیزی که حریتشان را به اسارت بزد، ضد نظم و انضباط محسوب

آنچه آدمی را از «نظم خودانگیخته» و انسانی دور می‌کند، نزدیک شدن به «نظم دگرانگیخته» و سازمانی است.

ایجاد نظم از بیرون، مانع احیای نظم از درون می‌شود. هر نظم که برخاسته از نیاز درونی نباشد، یک «نظم برساخته» و جعلی است که دیری نمی‌پاید به ضد خود تبدیل می‌شود لازمه نظم خودانگیخته ره‌اشدن از نظم دگرانگیخته است. بر این اساس، بی‌نظمی به همان سان مفید و سازنده است که بانظمی. برخی نظم‌ها ما را در دالان تنگ و تاریک خود زندانی می‌کنند و برخی بی‌نظمی‌ها موجب فروپاشی ساختارهای کهنه می‌شوند تا از دل این آشفته‌گی و به‌هم‌ریختگی، نظم نوین سر برآورد. در واقع، برخی بی‌نظمی‌ها عین رهایی و فتح و گشایشی برای نظم نوین از جنس و سنخ دیگر است. ملاک نظم و بی‌نظمی نباید براساس پیش‌فرض‌ها و پیش‌سازمان‌دهنده‌های ذهنی ما باشد، بلکه شرط اولیه آن است که از این ذهنیت‌ها تهی شویم، تا با آزادی ذهن، امکان بازآفرینی نظم‌های نوین حاصل شود. از این روست که پیش‌نیاز نظم طبیعی، تقوا از نظم تصنعی است. بدون برخورداری از «تقوا» امکان خلق نظم و نظم خلاق وجود ندارد. اگر با ذهن شرطی شده و نگاه خودمحورانه به جهان بنگریم، چیزی جز ناهماهنگی و هرج و مرج حس نمی‌کنیم. این معنا را «اسپینوزا» نیز به گونه‌ای دیگر بیان کرده است. او می‌گوید: «هر چه در عالم به نظر ما بیهوده و پوچ یا زشت می‌آید، برای آن است که اطلاعات ما درباره اشیا جزئی است و از نظم و توافق کل عالم طبیعت بی‌خبریم و برای آن است که خیال می‌کنیم همه اشیا بر وفق عقل ما ساخته شده‌اند.»<sup>۱</sup>

بسا برخی امور جهان براساس منطق ما بی‌نظمی و لابلایی به نظر آید اما از منظر الهی عین نظم و انسجام است. لذا ما نمی‌توانیم با قیاسات خیالی و عقل جزوی خود، قوانین

می‌شود. آن‌ها نه در حسرت گذشته (پشیمانی) فرو می‌روند و نه به اوهام (پیشانی) آینده می‌افتند: «لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (یونس / ۶۲). نظم الهی برای سالکان حق همواره در «حال» بودن و زنده‌بودن به قانون حق است که لازمه‌اش بر خورداری از تقوای الهی است که حاصل آن آزادشدن از قوانین جعلی و عادت‌های کهنه و ذهن شرطی‌شده و خواسته‌های نفسانی است.<sup>۲</sup>

از ذهن به دور نداریم که اصل «تعادل» یا «نبود تعادل» در روند تکامل و در پی فراز و فرود زندگی انسان بسیار مبهم و نسبی است. ذات زندگی در عمل بر بی‌نظمی نامنظم، بیماری سلامت‌زا و نوعی «تعادل‌زدایی تعادل‌زا» استوار است. یعنی یکی از عوامل تحقق سرنوشت انسان‌ها، خروج دائمی از تعادل ایستا به قصد ورود به تعادل پویاست.

می‌توان گفت، نبود ثبات روانی و نبود تن‌درستی، تعادل ویژه‌ای به آدمی عطا می‌کنند تا انسان به واسطهٔ این «فرایند ناهم‌ساز» بتواند به عمیق‌ترین لایه‌های وجود خویش که با سازه‌های نظم فطری هم‌ساز است، آگاه شود. پس غایت این بی‌ثباتی‌ها و بی‌نظمی‌های پایدار، چیزی جز ثبات و نظم پایدار نیست؛ نظم‌هایی که خودانگیخته و ارتجالی است و برخلاف نظم‌های جعلی و برساخته، همواره بی‌نظمی‌هایی از خود خلق می‌کند که غایت آن نظم پایدار است.

**فون‌هایک** (۱۹۹۲-۱۸۹۹)، یکی از تأثیرگذارترین متفکران قرن بیستم، معتقد است: «نظم در محیط‌های اجتماعی بر اساس نظمی خودانگیخته پدید آمده‌است، نه به موجب طرح و نقشه‌ای قبلی و عقلی. در نظم خودانگیخته، مردم در چارچوب قواعد تسهیل‌کننده همکاری که در طول قرن‌ها به محک تجربه خورده‌اند و به سنت تبدیل شده‌اند، هدف‌های خویش را دنبال می‌کنند؛ بدین معنا که قواعد در نظم خودانگیخته، چون از پایه‌ای تکاملی برخاسته‌اند، سطح همکاری اجتماعی در آن‌ها به مراتب ظرفیت‌تر و پرمایه‌تر از همکاری در حد قواعد اختراعی و طراحی‌شدهٔ حاکمان یا روشنفکران است.<sup>۳</sup>»

هایک در بخش آخر مقاله این موضوع را بیشتر می‌کاود و تمایز بین دو نظم را بیش از این پی می‌گیرد. به زعم او، «نظم انضمامی» خاص سازمان‌های معین و سازمان‌دهی‌های مشخص و عامدانهٔ بشری است، در حالی که «نظم انتزاعی» نظم یک جامعه به‌طور کلی است. به عبارت دیگر، این نظم تنها در صورتی شکل می‌گیرد که افراد تحت شرایط مشخصی که تنها خود می‌دانند، به کاری که باید بکنند - یعنی به قاعدهٔ عامی که در آن نظم حاضر است - تن دهند.

**دیوید بوهم** نظریه‌پرداز و فیزیکدان کوانتم (۱۹۹۲-۱۹۱۷) در یک مصاحبه در باب نظم اجتماعی و چگونگی مدیریت محیط زیست می‌گوید: «سال‌ها پیش در کتابی که یکی از مردم‌شناسان در بارهٔ سرخپوستان بدوی شمال آمریکا نوشته بود، خواندم که آن‌ها هر از چندگاهی دور هم جمع می‌شدند، دایره‌وار می‌نشستند و حرف می‌زدند و حرف می‌زدند و حرف می‌زدند. دست آخر، بدون هیچ اقدام و تصمیمی، در یک لحظه ساکت می‌شدند. آنگاه هر کس می‌دانست چه باید بکند. با این گفت‌وگو و مراوده، چنان به درون یکدیگر راه می‌یافتند و چنان به تفاهم می‌رسیدند که هر یک از آن‌ها از وظیفهٔ خویش آگاه می‌شد (فصلنامهٔ هنر، شمارهٔ ۲۶: ۲۱). یعنی بی‌آن‌که از جایی دستور بگیرند، خودشان با نظم درونی خودشان به آنچه باید انجام دهند آگاه می‌شدند و به آن می‌پرداختند.

هایک در جایی دیگر تأکید می‌کند، هیچ اقتدار مرکزی قادر نیست به افراد گوناگون بگوید در این نظم انتزاعی چه باید بکنند، زیرا هر فرد تنها به‌خودی خود و در نهایت فردیت خویش، به انتخاب و تصمیم‌گیری در قبال این موضوع مجاز است. شاید همین ایدهٔ هایک است که دست آخر او را به نتیجه‌گیری بدبینانهٔ انتهای مقاله دربارهٔ نظام‌های دموکراسی مدرن به‌عنوان «غیرعقلانی‌ترین» ماحصل تصمیم‌های ارادی و عامدانهٔ بشر می‌رساند!<sup>۴</sup>

**بیونگ چول‌هان**، فیلسوف معاصر، در کتاب «روان سیاست» می‌گوید: «ما در مرحلهٔ خاصی از تاریخ زندگی می‌کنیم. آزادی موجب الزام و اجبار می‌شود. آزادی توانستن حتی اجبار بیشتری ایجاد می‌کند تا بایستن طرفدار نظم، که فرمان‌ها و ممنوعیت‌هایی صادر می‌کند. بایستن حدی دارد. در مقابلش، توانستن حدی ندارد. به همان میزان، توانستن مستلزم اجبار نامحدود است. به این ترتیب خود را در موقعیتی متناقض می‌یابیم. از لحاظ فنی، آزادی به معنی متضاد اجبار و الزام است. آزادبودن یعنی آزادبودن از الزام. ولی حالا خود آزادی، که متضاد الزام فرض می‌شود، اجبار تولید می‌کند. اختلالاتی روانی همچون افسردگی و فرسودگی روانی در اثر کار، نشان‌دهندهٔ بحران عمیق آزادی هستند. آزادی اکنون در حال تغییر جهت‌دادن به شکل‌های چندگانهٔ اجبار است.»<sup>۵</sup>

شاید قدری شگفت‌انگیز بنماید که بگوییم، تنها راه نظم‌آفرینی طبیعی، نظم‌گریزی است و یگانه طریق راهیابی به نظم پایدار و درون‌زا، ترویج بی‌نظمی و آشفتگی نظم‌آور است! بی‌گمان این ادعا به‌قدری باورنکردنی است که همهٔ باورهای پیشین ما را به چالش می‌کشد. اما حقیقت نظم و انتظامی که در این گفتمان مطرح می‌شود، با حقیقت نظم‌های اجباری و برون‌زا، نه تنها متفاوت، بلکه متعارض است. به بیانی صریح‌تر باید گفت، نظم‌گریزی‌های سازنده بنیاد همهٔ نظم‌پذیری‌های خودآیند و طبیعی است. بی‌نظمی مثبت و نظم‌انگیز مدعی زندگی آزادانه و خردمندانه در غیاب نظم ماشینی و قدرت بیرونی است. نظم خودانگیخته و فطری به‌مثابهٔ خویش‌فرمانی و خودگردانی بالنده است.<sup>۶</sup>

اما پرسش این است که چگونه می‌توان از نظم برساخته به نظم برخاسته راه یافت؟ چگونه می‌توان خودنظارتی خوددیننده را جایگزین نظارت و پایش بیرونی کرد؟ چگونه می‌توان از دام پایش دیگران رها و به بام پایش خود نزدیک شد؟

پاسخ همهٔ این پرسش‌ها در این کلام مولای متقیان قابل استنباط است که فرمود: شما را سفارش می‌کنم به تقوای الهی و نظم امورتان و اصلاح میان خودتان (نهج‌البلاغه/ نامهٔ ۴۷). بر این اساس، نظمی در زندگی فردی و نظام زندگی عمومی و اجتماعی انسان مطلوب است که از تقوا سرچشمه گیرد و با تقوا همراه و هماهنگ باشد. چرا که حقیقت «تقوا» امری است معنوی که قائم به ایمان درونی و قلبی است و منظور از دل و قلب، نفوس الهی و «مَن» عالی انسانی است. لازمهٔ تقوای الهی خروج از نظم خودمحورانه و تن‌دادن به نظم خدامحورانه است. بدون آزادشدن از نظم‌های برساخته و نفسانی نمی‌توان به نظم برخاسته و فطری نائل شد. به همین دلیل، مقدمهٔ نظم الهی بر خورداری از تقواست. اما آنچه در جوامع غربی حاکم است، نظم‌های ساختگی و جعلی هستند که با فطرت و طبیعت انسان بیگانه‌اند.

#### پی‌نوشت‌ها

۱. الگار، حامد، دین و دولت در ایران: نقش عالمان در دورهٔ قاجار، ترجمهٔ ابوالقاسم سری (۱۳۹۶)، تهران: توس.
۲. نظریه آشوب (Chaos Theory) برای پیش‌بینی رفتار سیستم‌های «ثابتاً غیر قابل پیش‌بینی» به‌کار می‌رود. نظام‌های آشوبناک ترکیبی از نظم و بی‌نظمی هستند که در درون خود نظمی نوین پدید می‌آورند.
۳. ریاضی، مسعود. نکات قرآنی، عصر کنکاش، ۱۳۹۷.
۴. بُرُز، مسعود، خرد، شناخت و آزادی. نگاهی به اندیشه‌های هایک، دنیای اقتصاد، خرداد ۱۴۰۱، شمارهٔ ۵۴۷۲.
۵. به نقل از مقالهٔ انواع نظم در جامعه. جامعهٔ فرارو اردیبهشت ۱۳۹۱، اردیبهشت ۱۳۹۱.
۶. بیونگ، چول‌هان، روان‌سیاست، ترجمهٔ مصطفی‌اصفا، تهران، لوگوس، ۱۳۹۸.
۷. «آثار شمیم»، عصیان بدنام یا ایدمانی برای فرای بشریت؟ عصر ایران، خرداد ۱۴۰۱.